افشار ، ایرج؛

سواد و بیاض ، تهران،دهخدا،۲ ج ، ۱۳٤٤ ،۱۳٤۹، ص ۲۹۹-٤٥۸.

# سواد و بیاض

مجموعه مقالات

ایرج افشار

تهران - ۱۳٤٤

قالي باف بينوا به جاي هواي صاف استنشاق نمي‌كند. بدتر از همـه آنكـه اغلـب كارگران در همين كارگاهها مي‌خورند و مي‌خوابند و مي‌زايند. يعنـي محـل زندگيـشان همين جاست. جاي ديگري ندارند كه پس از كار از اين دخمه به درآيند و ساعتي را در جاي بهتر به سربرند. سماور خود را در همين جا آتش مـي‌كننـد. گهـواره طفلـشان در گوشه‌اي از همين دخمه گذارده است. اگر چه صداي طفـل كـارگر بـا آواي قـاليبـافي زمزمه حزيني را پديد مي‌آورد اما دل سنگ مال پرست صاحت كار را به درد نمي‌آورد تا فكري براي بهبود وضع چني بينوايان بنمايد.

كرمان براي زندگي شهر خوبي است. مردمي مهربان دارد. اما اغلـب كـم كـار و برخي هم بيكاره‌اند. كارگر كرماني آن چنانكه بايد مستعد كار كردن نيست. شـايد ايـن سستي و بي‌دردي به مناسبت هواي آنجاست كه آنان را سست مي‌كنـد و شـوق كـار و كوشش را از ايشان مي‌گيرد.

چون در اطراف كرمان آب و هواهاي مختلـف گرمـسيري و سردسـيري هـست محصولات مختلف در اغلب اوقات در كرمان به دست مي‌آيد. ميـوه و خواربـار مـردم از بندعباس و بم و نرماشير و سيرجان و ديگر مناطق كرمان تهيه مي‌شود.

## ماهان

گل سرسبد كرمان ماهان است كه به شهر شش فرسخ فاصله دارد. ماهان مدفن شاه نعمت الله ولي عارف و صوفي معروف است. گنبـد و بارگـاه ايـن قطـب بـه راسـتي ديدني و باصفاست. چهار حياط تو در تو و چهار گلدسته و يك گنبد آبي با شكوه مدفن آن مرد را تشكيل مي‌دهد كه اكنـون نشـستگاه جمعـي از صـوفيه و درويـشان روزگـار ماست. امتياز اين گنبد در آنست كه نقشهاي هندسي شكل آن كه از كاشي سفيد است در صفحه آسمان ديده مي‌شود. بدان جهت كه رنگ گنبد و رنگ آسمان همانندسـت و چنان رنگ كاشي را شبيه آسمان از كار در آورده‌اند كه بيننده طرحهاي گنبد را نقـش بر آسمان مي‌بيند. سـروهاي زيبـاي كهـن سـال طراوتـي ديگـر بـه ايـن لطـف و هنـر مي‌بخشد.

عده‌اي درويش و اهل حال در حجرات اين بقعه زندگي مي‌كنند. هر يك منقلي و دم و دودي براي ترياك و چرس و بنگ خود دارنـد. چـه بـسيار اتفـاق مـي‌افتـد كـه جمعي از مردم نامدار تهران رخت سفر مي‌بندند و بدين خطه امن و امان براي بي‌حالي و حال كردن مي‌آيند و چنـدين روز را در جـوار صـفا و محبـت درويـشان اوقـات نگـاه مي‌دارند و از انفاس قدسيه حضرت شاه مدد مي‌طلبند، تا مگر گرهـي از كـار فروبـسته گشوده شود. ترياك ماهان معروفيت خاص دارد. مثل شـكلاي بـسيار كمرنـگ وخـوش نمايي است كهاز ديدنش آب به دهن مي‌افتد!

ماهان سر راهي است كه از آنجا به بم مي‌روند و چـون از بـم مـي‌گذرنـد بـراي رسيدن به زابل به سوي زاهدان مي‌روند. ميان كرمان و بم آبادي ماهـان اهميتـي دارد. ساير آباديها مثل ابارق و ده بيد و دارزين و خواجـه عـسكر نيمـه خرابـه اسـت و سـرو وضعي ندارد. در هز يك از اين آباديها آثار قلاع و بناهـاي قـديمي ديـده مـي‌شـود كـه اكنون به سبب بي‌صاحبي، برزگران خاك كهنه ديوارها و سقفهاي آن خرابـه‌هـا را بـه جاي كود برداي كشت و وزر مي‌برند و خرابه‌هاي قديم را خرابه‌تر مي‌سازند.

**بم و نرماشير**

بم و سي و سه فرسنگ تا كرمان فاصله دارد و جائي است ديدني، هم مـردم آن ديدني‌اند و هم سرزمين آن. بخـصوص از جهـت آب و هـوا كـه گياهـان متعـدد در آن مي‌رويد و به ثمر مي‌رسد. بم چهارده هزار تن جمعيت دارد. كرمانيـان مـي‌گوينـد كـه مردم بم نزاع طلب و فتنه جويند. براي دليل مي‌گويند كه در عدليه بم پنج هزار پرونده دعواي جنائي و حقوقي مطرح است. يعني به حساب تقريب ميـان هـر دو نفـر دعـوائي برپاست!

آب و هواي بم استعداد كشت اغلب گياهان را دارد. در آبانماه خرمـا و مركبـات (همه نوع) و گل نرگس و انگور (در كيسه) و گـل اختـر و يونجـه شـاداب و بادنجـان و سبزيهاي ديگر در باغهاي زيبا در كنار هم ديده مي‌شود. در باغ كشاورزي بـم درختـان اكاليپتوس و موز و خرما و پسته و گل‌هاي شاه پسند درختـي و اختـر و مـريم و يـاس چمپا در نيمه آبان ماه سرسبز بود و آنها كـه گـل بايـد داشـته باشـد گـل داشـت و از

گل‌هاي تهران ما بسيار شاداب‌تر بود. محصول عمده اين شهر و اطراف آن خرما است. خرماي آن از جهت نوع بسيار مرغوب و خوش طعم و شهددار است و ثروتي كلان ساليانه عايد صاحبان خرما مي‌سازد. ارزش يك درخت خرماي بارآور يك هزار تومان است.

تفريح مردم عالي‌شان و ثروتمند اين شهر منحصراً به قمار است چون هوا رو به تاريكي مي‌رود هر يك از متعينين اتوموبيل آخرين ساخت را سوار مي‌شود وازين سوي خيابان بدان سوي كه شايد هزار گز طول دارد مي‌رود و به قمار مي نشينند و ثروت را از كيسه‌اي به كيسه ديگر مي‌كند. شنيدم مردي محترم كه سالانه يك ميليون تومان درآمد ملكي دارد هم اكنون دو ميليون تومان وام دارست! اين وضع اجتماعي شهري است كه يك پارچه استعداد براي هر گونه زراعت و بهره‌برداري كشاورزي است.

از بم كه مي‌گذريم خاك نرماشير شروع ميشود. نرماشير محل معيني نيست. چندين ده پارچه آبادي را – كه هر يك نامي خاص دارد – نرماشير مي‌نامند. مركز آن عزيزآباد است. جائي آباد و با استعداد است. درين صفحات برنج و حنا به خوبي كشت مي‌شود. حناي بم و نرماشير از صادرات مهم ايران است. پس از كشت و برگ‌گيري آن را به يزد مي‌برند و در آنجا با آسياهاي خاصي كه با شتر كار مي كند و مازاري نام دارد سائيده مي گردد و سپس به خارجه حمل مي‌شود. اين گياه مخصوصاً در هند و قفقاز و تركيه و برخي از كشورهاي اروپائي خريدار دارد.

انتهاي خاك كرمان نرماشير است. از آن پس خاك بلوچستان آغاز مي‌شود. كرمان روي هم رفته سرزمين آباد و بسيار با استعدادي است و چند قلم از اهّم صادرات ايران كه پشم، قالي، زيره، كتيرا، پسته و حناست از آنجاست.

نكته‌اي كه از ياد رفت آنست كه در كوه‌هاي كرمان جنگلهاي پسته كوهي (بنه) و درخت كهور و در بيابانهاي ان درخت گز پيش از اين ايام زياد بوده است. ساليان درازي است كه آنها را بريده و سوزانيده و زغال كرده‌اند. هم اكنون نيز اين كار در نهايت بي‌ترتيبي و بي‌فكري و بي‌رحمي ادامه دارد و شايد چندسالي نگذرد كه اثري ديگر باقي نماند. چوب كهور كه بسيار سفت و سخت است و درختان از پس پانصد سال به كلفتي بازوي آدمي مي‌شود و به مصرف تهيه دسته وافور مي‌رسد و هر يك از آن چهل پنجاه تومان ارزش دارد. چوبي سنگين و سياه است كه چون تراشيده و سائيده

شود درخشندگي‌هاي طلائي رنگ بر آن هويدا مـي‌شـود. در اول بـازار كرمـان دو دكـه كوچك هست كه پيش چشم مامورين دولت، بخـصوص انحـصار تريـاك، ازيـن چوبهـا مي‌ساند و به آزادي تمام مي‌فروشند.

## بيابان بلوچستان

ميان فهرج، آخرين آبادي خاك كرمان، تا زاهدان كه اكنون كرسي نشين خاك بلوچستان است چهل و سه فرسنگ راه است. در اين منطقه دو چيز حكومت مـي‌كنـد: يكي ريگ روان، و در ديگر بلوچ با يك جفت سبيل سياه رنگ شاه عباسوار!

ريگ روان راه بر انسان مي‌بندد، اما بلوچ با آشنائي كـه بـه هـر گوشـه از كـوير داردمسافر بي‌سامان گم گشته را مي‌تواند رهائي بخشد. اكنون مامورين انتظامي كـه در اين منطقه از جان و مال رهگذران حفاظت مي‌كنند افرادي از همين بلوچهااند.

ريگ روان از بلاهاي بسيار خطرناكي است كـه در كـوير دل مـسافر را بـه لـرزه مي‌افكند. اين ريگ كه تپه‌هاي وحشت‌آور آن به ارتفاع سه چهار متر ودرازي بيست متر مي‌رسد خود مسافري است كه يك روز اينجاست و روز ديگر در جائي ديگـر. همـه روز اتفاق مي‌افتد كه راه را مي‌پوشاند و مانع رفت و آمد عابران مي‌شود.